



## سوره مبارکه انشقاق

— \* هر کس سوره مبارکه انشقاق را بخواند غم و غصه‌ها از دلش برطرف می‌شود زیرا غمی حقیقی به او می‌دهد که بقیه غم‌هایش را فراموش می‌کند. غم بریدن از دنیا را به او می‌دهد. البته بریدن از دنیا، غم نیست بلکه خوشحالی است.

آیه ۱: بعد از همه دلشوره‌هایی که انسان‌ها دارند، آسمان شکافته می‌شود و بدتر و فجیع‌تر از شکافته شدن آسمان نیست.

آیه ۲: وَ أَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَ حَقَّتْ: همین آسمانی که راجع به آن حرف می‌زنیم مطیع و فرمانبر خداست.

\* ظاهراً باید اینجا فعل لازم به کار می‌برد اما در اینجا متعدی آمده است. مفسرین می‌گویند: اذن می‌یابد و گوش می‌دهد یعنی مطیع و فرمانبردار است.

— می‌توان این تعبیر را نمود که حقی که از آسمان است، آسمانی است که شقّت است.

آیه ۳: وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ: صحبت از زمین و کشیده شدنش است.

آیه ۴: وَ أَلْقَتْ مَا فِيهَا وَ تَخَلَّتْ: همان‌طور که آسمان عظمت دارد و حق است، شکافته شد، زمین هم هر آنچه که در خود دارد بیرون می‌آورد و افشاء می‌کند.

آیه ۵: وَ أَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَ حَقَّتْ: یک طرف معادله معلوم شده است وقتی درباره آسمان صحبت شد، فقط آمده: «وَ أَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَ حَقَّتْ (۲)» ولی وقتی راجع به زمین صحبت می‌کند «وَ أَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَ حَقَّتْ (۵)» اضافه می‌شود به «وَ أَلْقَتْ مَا فِيهَا وَ تَخَلَّتْ (۴)».

آیه ۶: يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمَلَأْتَهُ: از اینجا می‌توان فهمید که اگر صحبت از آسمان و یا زمین می‌شود و یا اگر صحبت از آنچه که حقت و تخلّت می‌کنند می‌شود ربط مستقیم به انسان دارد و چون انسانی هست، به نسبت آن، آسمانی هست و زمینی هست و حیثیت پیدا می‌کنند.

— ملاقات خدا بیان دیگری از حقت است و تمام انفاقی که برای زمین و آسمان افتاد برای انسان در نظر بگیرید یعنی هر چیزی مانع بوده است، حالت خودش را از دست داده است و وقتی جایی برای اسباب نماند انسان عقلش سر جایش می‌آید و بالاخره خدا را ملاقات می‌کند انگار ما به ازای فحقت، برای انسان فملاقیه است. همه خدا را می‌بینند ولی اینکه بهشت و جمال خدا را می‌بینند و یا جلال و جهنم خدا را می‌بینند فرق می‌کند.

— «انسان خدا را ملاقات می‌کند». موضوع مهمی است که هر انسانی به هر حال خدا را ملاقات می‌کند. اصلاً مگر خدا دیدنی است؟ آیا به این معناست که همه حجاب‌ها کنار می‌رود؟

آیه ۷: فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ: این ملاقات در اینجا تبدیل می‌شود به نامه عمل کسی که به دست راستش می‌دهند. اگر بخواهیم ببینیم که این ملاقات چیست باید ببینیم که کارنامه آدم چیست که وقتی با آن روبه‌رو می‌شویم یعنی چه چیزی با چه چیزی ملاقات کرده است. فهم عقلی این مسئله یعنی ملاقات با خدا.

آیه ۸: فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا: یک ملاقات این‌گونه است که حساب آسان است.

آیه ۹: وَ يَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا: از آنجایی که جنس موضوع، «ملاقات» است یکی از چیزهایی که می‌توان ملاقات را از روی آن خوب فهمید، «عقل» است. دو حالت دارد یکی اینکه در این ساحت وقتی فرد با اهلش رو به‌رو می‌شود، در او یقین اتفاق می‌افتد، این بیان خودش نوعی کارنامه است و به شدت تجلی کرده یک ملاقات است یعنی صحنه‌سازی می‌کند که ملاقات چه شکلی است.

آیه ۱۰: وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ: نامه عمل کسی را که از پشت به او می‌دهند یعنی رویش کاری ندارند. در واقع روی فرد به سمت عقل نبوده است و وقتی هم بخواهد ملاقات کند، از پشت ملاقات می‌کند. می‌خواهد نشان دهد این آدم اصلاً چیزی به نام لقاء در زندگی و عملش تعریف نشده است.

آیه ۱۱: فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا: حالتی رقت‌انگیز را تصویر می‌کند.

آیه ۱۲: وَ يَصْلَى سَعِيرًا: او در آتش شعله ور قرار می‌گیرد.

آیه ۱۳: إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا: وقتی مدل لقاء را برای این آدم بیان می‌کند، تصویری از حیاتش در دنیا را به تصویر می‌کشد که عقلی ساخته شد برای کسی که کارنامه‌اش دست راستش است منتها در قیامت این لقاء خیلی اصالت دارد و حقیقی است. حال برای آدمی که کارنامه‌اش از پشت به او داده می‌شود، وقتی می‌خواهد ملاقاتش را تصویر کند، ملاقاتش به صورت «وراء ظَهْر» است. وراء ظهر هم در دنیا است یعنی یک ملاقات دنیایی داشته است.

- آیا اینکه فرد با اهلش در دنیا مسرور بوده است ایراد دارد؟ از سیاق آیه برمی‌آید که او از نافرمانی خدا مسرور بوده است.

آیه ۱۴: إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ: این عبارت نشان می‌دهد که مسرور بودن او ایراد داشته است یعنی یک لقائی بوده در ساختار اهلش که ریتیم و طعم و رنگ این لقاء از جنس ایمان نداشتن به قیامت است. یعنی او به نظرش می‌رسیده که غیر از این جریان روزمره زندگی، ممکن است جریان دیگری هم وجود داشته و روز ملاقاتی در کار باشد.

آیه ۱۵: بَلَىٰ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِبَصِيرَةٍ: ایراد این فرد در این بوده که خدا را بصیر نمی‌دیده است. یعنی حال ملاقات برای کسی است که حواسش نیست کسی که قرار است با او لقائی داشته باشد، او می‌بیند او را.

آیه ۱۶: فَلَا أَقْسِمُ بِاللَّذَنِّ: قسم به شفق می‌خورد. اعتبار سوره‌هایی که این‌گونه با قسم سروکار دارد، ساحت خاصی از زندگی و بلوغ است که اطراف این بلوغ را به نوعی در آیات قبل هم می‌شد مشاهده کرد. یعنی سروکار داریم با کسی که مجرد نیست. آدمی است که اهلی دارد. یعنی آدمی که از او صحبت می‌کند، سن و سالی دارد و اعتبار اهلیت و ظن در آن مهم است و باید در این سن به یقین می‌رسید.

آیه ۱۷: وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ: قسم به شب خورده شده است. در این قسم، از «وسق بودن شب» تعبیر شده است. شب را باید سبیدی فرض کرد که وقتی در آب می‌زنیم تعداد زیادی ماهی بیرون می‌آید. تصویرسازی که از شب کرده یک سبید پر از ستاره است.

آیات ۱۸ و ۱۹: وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ / لَتَرْكَبَنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ: اشکال دیگری که فرد توصیف شده در بالا داشته، تعبیر دیگری از «إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ» (۱۴) است یعنی فرد متوجه مراتب نیست و متوجه اینکه در زندگی‌اش حال و روزش جابه‌جا می‌شود، غفلت داشته است.

آیه ۲۰: فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ: پرسشی است که نوعی توبیخ در آن است، به عبارتی یعنی چه مرگشان است که ایمان نمی‌آورند.

آیه ۲۱: وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ: مثل همه همه سوره‌های قرآن، حرف خود قرآن است که اینها چه مرگشان است و چرا نباید وقتی قرآن قرائت می‌شود، آنها به سجده بیفتند. حال و روز آدم وقتی قرآن قرائت می‌شود همان طوری است که «إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ» (۱۴) است.

آیه ۲۲: بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يَكْذِبُونَ: ساحت دیگری از حال و روز این افراد را در طبقه دیگری و به بیان دیگری روشن می‌کند.

آیه ۲۳: وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ: وقتی در آیات قبل صحبت از زمین و آنچه در آن است و از آسمان و آنچه در آن است شد و چه در این آیه صحبت از آدم‌هایی است که باید یوعون کنند یعنی جنبه ظرف داشته باشند باید در این طبقه و سن که رسیده‌اند، کلی اندوخته داشته باشند در حالی که انگار مانند آبکش خالی شده‌اند.

آیه ۲۴: فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابِ أَلِيمٍ: اینها را به گونه‌ای به عذاب الیم خبر بده که با تمام وجود حس کنند.

آیه ۲۵: إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ: اما برای مؤمنان همه را در یک جمله و عبارت خلاصه کرده است، عبارتی که سخن از اجر قطع نشدنی می‌کند که اندوخته این فرد بسیار جلوه دارد و اطمینان خاطر ایجاد می‌کند.

آیه ۲۴: فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ: در چند جای قرآن بشارت به عذاب آمده است که تعدادش هم کم است زیرا بشارت نوعاً برای رحمت آمده است برای همین مفسرین نظرشان این است که ای پیامبر به گونه‌ای به اینها بگو که اینها حس کنند. مثلاً وقتی که انذار می‌دهید اگر با بشارت همراه باشد فرد حس می‌کند. البته درباره بشارت مفسرین مطالب و تعابیر دیگری هم آورده‌اند.

### \* استاد اخوت:

- سورة انشقاق سوره‌ای بسیار زیباست. در این سوره اگر انسان را در نظر بگیریم، سوره را می‌توان این‌گونه تعبیر کرد: انسان ظاهر دارد و باطن که در سوره تعبیر به «یوعون» شده است.

این انسان، آسمان دارد و زمین و یک وضعیت عادی، به این معنا که مادامی که در دنیا و حیات دنیاست بین ظاهر و باطنش می‌تواند تفاوت وجود داشته باشد. مثلاً وقتی چیزی را یاد می‌گیرد وارد باطنش کرده و از باطن وارد ظاهر کند. حتی می‌تواند به خاطر وجود سیستم ظاهر و باطن، باطنش به گونه‌ای باشد و ظاهرش گونه‌ای دیگر و بین این دو تمایز باشد. چیزی را بشنود به جای اینکه طبق اعتقادش عمل کند، برعکس آن عمل کند. دلیلش این است که انسان در نظامی قرار دارد که این نظام، اسباب، مراتب و تدریج است. «مرتب» یعنی دارای «خیال» و «عمل» است. «تدریج» نیز دارد. یعنی مثلاً کسی که می‌خواهد بنویسد، ابتدا باید قلم به دست بگیرد و سپس بنویسد. وقتی فضا عوض می‌شود ظاهر و باطن یکی می‌شود و دیگر چیزی به نام ظاهر و باطن وجود ندارد و همه چیز ظاهر می‌شود. به این معنا که نظام «اسباب، مراتب و تدریج» حذف می‌شود و اولین اتفاقی که می‌افتد این است که فرد به هیچ‌کاره بودن خود در دنیا و عالم پی می‌برد و می‌فهمد که همه آن چیزی که در عالم جاری می‌شده است توسط خدا جاری می‌شود. در دنیا اسباب، تدریج و مراتب مانع از فهم این مسئله در انسان است. در این دنیا سبب وجود دارد نه علت، مثلاً وقتی غذا می‌خوریم و سیر می‌شویم، غذا «سبب» سیر شدن است نه «علت» سیر شدن. ضمن اینکه انسان گول تدریج را نیز می‌خورد. اما وقتی انسان از این دنیا می‌رود، اسباب، تدریج و مراتب دیگر وجود نداشته و همه کنار می‌روند و فقط انسان با «علت» روبه‌رو می‌شود.

- البته در دنیا نیز علت وجود دارد ولی اسباب، مراتب و تدریج مانع‌اند. انسان باید بفهمد که در این دنیا اسباب وجود دارد و اقتضاء ایجاد می‌کنند و نظم تولید می‌کنند و ظرف هستند. «علت و مطروف واقعی» که اراده خداست چیز دیگری است و در آخرت این ظروف می‌شکنند، ارض مدت می‌شود، یعنی ظرف می‌شکند. این را «ملاقات خدا» گویند، یعنی آن زمانی که انسان می‌فهمد که علت خداست، آن زمان را ملاقات خدا گویند که این ملاقات عمومی برای همه حاصل می‌شود یعنی همه می‌فهمند که تدریج وجود ندارد. در این صورت فرد می‌فهمد برای اینکه کاری انجام شود، سبب لازم نیست، «فکر و تفکر» احتیاج نیست. او بر اساس اقتضاء و ظرفیتی که پیدا کرده «اصحاب یمین» یا «اصحاب شمال» شده است، بر اساس اراده‌اش جزا یا عذاب می‌گیرد.

- لذا اگر به ما گفتند: قرار است به ملاقات خدا برویم به این معناست که فضا به گونه‌ای می‌شود که از تدریج، مراتب و اسباب دیگر خبری نیست. کسی که جهنمی است این مسئله را می‌فهمد و بهشتی هم می‌فهمد و ربطی به بهشتی و جهنمی بودن ندارد. مانند اینکه کسی بگوید: ما وقتی غذا می‌خوریم و سیر می‌شویم، اگر مؤمن باشیم و یا کافر، در کلیت قضیه فرقی نیست و برای هر دو تدریج، مراتب و سبب وجود دارد.

- بحث درباره کلیت زندگی و جنس حیات دنیا است. «جنس حیات دنیا» این است که اگر به دستمان شمشیر بزنند، دستمان قطع می‌شود و یا پیشانی حضرت علی را می‌شکافد. جنس دنیا این‌گونه است و کسی بر اساس اراده خودش کاری نمی‌کند. شبیه این موضوع را در خواب‌هایمان می‌توانیم ببینیم. زیرا در خواب بدین معنا نظام تدریج نداریم و نه نظام اسباب و نه نظام مراتب. مثلاً در خواب می‌توانیم الآن در مکانی باشیم و بلافاصله در مکانی بسیار دور، این مسئله در خواب بر اساس اراده‌امان اتفاق می‌افتد. در آخرت فرد می‌فهمد که این اراده، اراده خودش نیست.

- وقتی خدا را ملاقات می‌کنیم، برایمان شمع و شادی دارد مانند شهید که به او مژدهٔ نظر به وجه‌الله را می‌دهند. دارای شمع می‌شود. این حسش کجاست؟ از این سوال نکته‌ای برداشت می‌شود که بر اساس آن یک تمرین عملی مطرح می‌کنم که مفید است: هر کسی در جایی خلوت بنشیند و فکرش را آزاد بگذارد و محدود نکند و اجازه بدهد که فکرش هر جا خواست برود. بعد از ۲ دقیقه به اصطلاح دنبال فکرتان راه بیفتید و ببینید که کجا می‌رود. مثلاً سر یخچال، پارک، کلاس درس و ... اگر این کار را به تدریج ادامه دهید بعد از مدتی متوجه نظام اراده می‌شوید که اگر طبیعتان آزاد باشد، کجاها می‌رود و پرواز می‌کند. این همان اراده‌ای است که اگر کسی این کار را خوب و شفاف انجام دهد می‌تواند بفهمد که در بهشت است یا در جهنم. زیرا به طور طبیعی باز، منبسط و مسرور می‌شوید و به سمت انجام خیر و خیرات می‌روید، ولی عده‌ای به سمت بسته شدن، غم‌ها و نداشته‌ها می‌روند.

- کسی که رهایش کئی به سمت نداشته‌ها برود، سیستمش اصحاب شوم است و بد یمن می‌باشد. پس این‌گونه به طور طبیعی می‌توانیم بفهمیم که طبعمان به سمت خیر، خوبی، خوشی، سرور و نعمت است یا به سمت غم، ناراحتی، رنج و تعب؟ زیرا وقتی قالب جسم شکسته شد و روح بیرون آمد، این همان است که به ما می‌گوید: کجا برویم و کجا نرویم. همین شوق به «لقاء» است. همین که باز می‌شود به سمت بی‌نهایت می‌رود یعنی لقاء خدا، زیرا خدا جا ندارد و خدا چیزی نیست که بتوان او را دید.

- سورهٔ مبارکهٔ انشاق بسیار جالب است و حتی اگر کسی این کار عملی که گفته را به طور تخیلی انجام دهد، غم و غصه‌ها از دلش بیرون می‌رود. یعنی همین که بتواند در روز دو دقیقه این کار را انجام دهد یعنی فکرش را آزاد کند و بگذارد تا فکرش جلو برود به طور طبیعی نظام ارادی‌اش را متوجه می‌شود، البته این اتفاق در خواب برای همه می‌افتد ولی ایراد خواب این است که چون دغدغه‌های روزانه و گرفتاری‌ها، استرس‌ها و ... در خواب تأثیر دارد، خواب خالص و کامل نیست.

- نکته: در نظام سلامتی انسان، مهم‌ترین عامل اصلاح خواب است. یعنی اگر کسی بتواند خوابیدنش را تنظیم کند، به نظام سلامت دست پیدا می‌کند.

- وقتی فرد بتواند نظام حقیقی بدنش را کشف کند، اگر دریابد که طبعش به سمت بدی است در می‌یابد که بدنش نمی‌گذارد او رها بوده و به خدا برسد.

- اگر خودمان را در قیامت تصور کنیم و نبودن نظام اسباب و مراتب و تدریج را در آنجا دریابیم، آنگاه می‌فهمیم که وجود این نظام‌ها در دنیا چه قدر مفید و مهم بوده است و تا نظام این دنیا نباشد انسان نمی‌تواند در بهشت به «مراتب» دست یابد یعنی انسان فقط در اثر نظام دنیاست که می‌تواند به فهم بهشت برسد. وقتی دنیا را از دریچهٔ آخرت بنگریم می‌بینیم که پیشرفت معنوی در دنیا چه قدر با ارزش است، یک روز پیشرفت در دنیا معادل پنجاه هزار سال پیشرفت در آخرت است. حال اگر کسی به آخرت برود و به دنیا نگاه کند، قدر دنیا را خیلی خواهد دانست زیرا وقتی در آخرت است دیگر دنیایی ندارد. لذا ما باید قدر دنیا را بدانیم و قدر لحظه به لحظه دنیا را نیز بدانیم زیرا این لحظات در دنیا در آخرت برابر هزاران سال است.

اللهم صل علی محمد و آل محمد و الحمد لله رب العالمین